

پیشگفتار کتاب
قدرت‌های جهان مطبوعات
چاپ دوم، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۲

© جز موارد درج عنوان و نشانی در سایت‌های دیگر، چاپ، تکثیر یا نقل تمام این متن با اجازه مؤلف یا ناشر مجاز است.

mGhaed@lawhmag.com

editor@lawhmag.com

تقدّس و ابتدال ستونهای چایی

محمد قائد

او همان روزنامه‌ای را می‌خواند که پدرش در زمان خود می‌خواند. عقاید روزنامه چندین بار عوض شده اما او تغییر نکرده؛ همچنان بر همان عقیده روزنامه خویش است. رومن رولان، جان شیفته

امروز باز [شاه] روزنامه پدرسوخته، که خواندن این روزنامه مرا کشت، به دست من دادند. از یادداشتهای روزانه اعتمادالسلطنه^۱

در زندگینامه جرج پنجم، پادشاه انگلستان، نوشته‌اند که بر پایه یادداشتهای شخصی پزشک مخصوص او، در ساعت ۱۱ شب ۲۰ ژانویه ۱۹۳۶ قدری مرفین و کوکائین به پادشاه هفتادساله و بشدت بیمار تزریق کردند و او چهل دقیقه بعد مُرد. هدف از این کار نه تنها تسکین درد جرج پنجم، بلکه اعلام خبر مرگ او در روزنامه‌های خواص پسند

۱ محمدحسین اعتمادالسلطنه وظیفه داشت زمانی که ناصرالدین‌شاه مشغول صرف ناهار و اسب‌سواری یا در حال استراحت بود برایش روزنامه‌های فرانسه را بخواند و ترجمه کند.

صبح هم بود، زیرا لابد اگر می‌گذاشتند مرد محتضر آرام‌آرام بمیرد انتشار خبر ممکن بود به "جراید کمتر مناسب عصر" بکشد.^۲

این درجه از اسنویسم و سواس در حفظ ظاهر را شاید تنها بتوان در جامعه‌ای بشدت طبقاتی مانند انگلستان یافت. در هر حال، نمایانگر ارتباطی ارگانیک بین یک نشریه و حامیان آن در سلسله‌مراتب اجتماعی است. می‌توان گفت که اعتبار مطبوعات چیزی خیلی متفاوت از اعتبار اندیشه خوانندگان آن نیست، یعنی می‌توان بحث را این‌گونه مطرح کرد که مطالب نشریه در چشم خواننده وفادارش اهمیتی فراتر از نوشته‌ای معمولی می‌یابد و نه تنها حاوی یک رشته اطلاعات، بلکه حامل تأیید دوباره ارزشهای از پیش پذیرفته‌شده هم هست.

بسیاری از روزنامه‌نخوان‌ها (و حتی کسانی از میان روزنامه‌خوان‌ها)ی دنیا پنهان نمی‌کنند که به مطبوعات اعتماد چندانی ندارند. اصطلاحات و صفاتی مانند "شتابزدگی ژورنالیسم" و "دید ژورنالیستی" خالی از خوشامدگویی‌اند.^۳ اگرچه رقابت شدید تلویزیون سبب شده که مطالب نشریات معتبر به مراتب دقیق‌تر، عمیق‌تر و قابل-اعتمادتر از گذشته شود، هنوز هم معمولاً ستونهای روزنامه‌هاست که زیر ذره‌بین نقّادی

^۲ سالها شهرت داشت که جرج پنجم در بستر مرگ پرسیده بود: "اوضاع امپراتوری از چه قرار است؟" در سال ۱۹۸۶ از یادداشتهای پزشک مخصوص او نقل شد که واپسین حرف پادشاه این بود: "مرده‌شورتان را ببر." اهمیتی ندارد که جرج پنجم هنگام مرگ چه گفت، اما آن سؤال بزرگمنشانه را چه کسانی جعل کردند؟ درباریان، مورخان رسمی، یا جراید وزین صبح و جراید کمتر مناسب عصر؟ می‌توان گفت که همه با هم.

^۳ برای مثال، وقتی جلال آل‌احمد عنوانی عجیب مانند *ارزیابی شتابزده* را، که در حکم نقض غرض است، روی مجموعه مقاله‌هایش می‌گذاشت، هم موافقان و هم مخالفانش هر جا استدلال او را ضعیف می‌یافتند معمولاً نظر می‌دادند که این مطالب ژورنالیستی است، و کمتر بر روش استدلال، محدودیت میدان دید، مفروضات ناکافی و نتیجه‌گیریهای معمولاً سست او انگشت می‌گذاشتند. عذر شتابزدگی در مطبوعات با توجه به ضرب‌الاجل کوتاه چاپ و انتشار مناسبت می‌یابد، اما مشکل بتواند برای متنی که سر فرصت نوشته می‌شود پذیرفتنی باشد.

می‌رود. هر نوشته‌ای را می‌توان تا سالهای سال زیر و بالا کرد، اما از تصاویر تلویزیون، هرچند که شاید تأثیر آنی نیرومندتری بر بیننده بگذارد، معمولاً چیز زیادی باقی نمی‌ماند.

در یک دسته‌بندی کلی، مطبوعات روزانه دنیا را به دو دسته عامه‌پسند و سطحی، و جدی و وزین تقسیم می‌کنند.^۴ دسته اول نشریاتی به حساب می‌آیند که در کسب و کار ایجاد هیجان و از گاه کوه ساختند. برای این قبیل جراید که در فرهنگ غرب "مطبوعات زرد"، "مطبوعات فاضلاب" یا "مطبوعات بلوار" خوانده می‌شوند- جامعه عبارت از محلی است که در آن مرتباً قتلهای موحش، سرقتهای بزرگ و رسوایی‌های عشقی روی می‌دهد. بنا بر این تلقی، رفتارهای نابهنجار اشخاص بی‌پروا مهمترین موضوعی است که شرح و تفصیل آنها را می‌توان هر صبح و عصر به دست خوانندگان شیفته هیجان رساند. در غرب تیراژ روزنامه‌های جدی چند صد هزار است و تیراژ چنین نشریاتی چند میلیون.

اما مطبوعات موقّر و جدی هم به نوبه خود کم‌وکسر بسیار دارند. در هفت هشت سال آخر حکومت شاه تقریباً تمام روزنامه‌های معتبر جهان قدرت و پایه‌های حکومت او را بی‌منازع معرفی کردند و مخالفت‌های داخلی و خارجی را، به‌عنوان مواردی پراکنده در صحنه انسجام‌یافته کشوری به‌پول‌رسیده با یک رهبر نیرومند، دست کم گرفتند.^۵ کسی که آرشیو روزنامه‌های صحافی و زردشده را ورق بزند به

^۴ نشریات نوع اول (tabloid) قطع کوچکتر، و نوع دوم (broadsheet) قطع بزرگتری دارند.

^۵ اواخر شهریور سال ۱۳۵۷، یکی از ویراستاران ارشد روزنامه *گاردین*، چاپ لندن، که تحولات ایران را با دقتی بیش از بسیاری نشریات دیگر دنیا دنبال می‌کرد، به نگارنده اطمینان می‌داد که فقط تیر بیخطای یک تروریست می‌تواند در وضع شاه ایران تغییری بدهد. گرچه در آن زمان در تخیل کمتر کسی می‌گنجید که شاه با پای خویش از تحت سلطنت پائین بیاید، تفاوت در این است که روزنامه‌نگاران ناگزیرند هر روز درباره اوضاع جهان نظر بدهند و نظر آنها به عنوان سند باقی می‌ماند، در حالی‌که بسیاری دیگر از مردم هر گاه از فهم چیزی در بمانند خیلی راحت می‌توانند سکوت کنند.

چیزهایی عجیب برمی خورد که گاهی خاطره انگیزند و گاه اسباب حیرت: پیش‌بینی‌هایی که هرگز به تحقق نیوست؛ خبرهایی که از پایه نادرست بود؛ تحلیل و تفسیرهایی که از فرط بی‌ربط بودن حالا فقط خنده‌دارند؛ راهنمایی‌هایی به افراد و حکومتها که، پس از گذشت زمان، بیشتر گمراه‌کننده به نظر می‌رسند؛ قضاوت‌هایی که در موردشان نمی‌توان صفتی جز ناعادلانه به کار برد؛ کج‌فهمی‌ها، پيله کردن‌ها، پافشاری در به کرسی نشاندن حرفهای من‌درآوردی و کوتاه‌بینانه، و بسیاری چیزهای دیگر.

پس چه عاملی سبب می‌شود که اعتبار مطبوعات پابرجا بماند و آیا مطبوعات اساساً اعتباری دارند؟ اعتبار مطبوعات را از دو جنبه می‌توان بررسی کرد. اول، از جهت بینش سیاسی-اجتماعی و منافع طبقاتی خواننده. هر خواننده‌ای معمولاً به نشریه‌ای تمایل پیدا می‌کند که منافع و فرهنگ طبقاتی او را اصل بگیرد. "حقیقت‌آی" که همه معتقدند باید بی‌کم‌وکاست نوشته شود در چشم هر شهروند جامعه چیزی جز منافع و علایق خود او نیست.

جنبه دوم از اعتبار مطبوعات در مرجعیت آن به‌عنوان مجموعه اطلاعات است. دست‌کم در جوامعی که نشریات متنوع و آزاد دارند، این اتهام که مطبوعات مسائل و موضوعها را مبتذل می‌کنند و دیدی سطحی به خواننده می‌دهند نه منصفانه است و نه واقعیت دارد. در مطبوعات عمومی تراز اول جهان چنان مجموعه‌ای از اطلاعات و نقد و نظر منتشر می‌شود که می‌تواند برای قانع کردن و به احترام‌واداشتن بیشتر خوانندگان کافی باشد. اگر در روزگاری که گروهی کوچک از نخبگان همه‌چیزدان شبهای دراز در نور چراغ نفتی و شمع رمانهای قطور و کتابهای خواص فهم می‌خواندند اتهام سرسری‌نویسی تا حدی به مطبوعات وارد بود، حالا وضع بکلی فرق کرده است. در عصری که تلویزیون ساعتها آسمان‌ریسمان می‌بافد و هدفی جز سرگرم کردن ندارد، دشوار بتوان مطبوعات تراز اول را متهم کرد که مسائل را سطحی می‌بینند و به عمق نمی‌پردازند. چنین اتهامی دست‌کم از جانب بینندگان پروپاقرص تلویزیون پذیرفته نیست. مطبوعات جدی، حتی زمانی که آزاد نیستند، به احتمال زیاد از رادیو-تلویزیون‌های همان جوامع باریک‌بین‌تر و قابل اعتمادترند.

یکی از موارد مشهور پرونده مطبوعات غرب در زمینه علوم این است که تئوری رساله *اصل انواع* چارلز داروین را به این صورت تحریف کردند که گویا او معتقد بوده انسان امروزی فرزند میمون است. البته داروین چنین چیزی نگفت و حرف او درباره جهش ژنتیک، شباهتهای اساسی و پایدار بین موجودات زنده و حلقه مفقوده‌ای است بین میمونها و انسان اولیه. اما این اتهام تا حدی واقعیت دارد که کسانی برای همه‌فهم کردن مطالب آن رساله، هم در مطبوعات و هم در جاهای دیگر، آن را به ابتدال کشاندند و به تعبیر و تفسیرهایی بی‌ربط دست زدند. در هر حال، در سال ۱۸۸۰، پس از انتشار این رساله، هنری ریموند، سردبیر روزنامه *نیویورک تایمز*، مطالب آن را برای خوانندگانش حلاجی کرد و به انتقادهایی که از آن می‌شد پاسخ داد. کارل وان آندا، سردبیر بعدی همین روزنامه، از این هم بیشتر می‌دانست. او تئوری نسبیت آلبرت اینشتین را چنان خوب فهمید که در آن معادلات یک اشتباه محاسبه ریاضی پیدا کرد؛ و نیز دریافت در هیروگلیفهای مقبره یک فرعون مصر، که اوایل قرن بیستم کشف شده بود، رندان در ۴۰۰۰ سال پیش دست برده‌اند و چیزی بر آن افزوده‌اند.

بیشتر خوانندگان مطبوعات جدی قبول دارند که محتوای فرهنگی و اجتماعی و علمی آنها کم‌وکسر زیادی ندارد. در واقع، بخشهایی از ضمیمه‌های ادبی روزنامه‌های تراز اول دنیا وارد تاریخ ادبیات کشورهايشان می‌شود و منتقدان آنها در تعیین معیارهای روشنفکرانه سهمی دارند. اما به قلمرو سیاست و امور سیاسی که می‌رسیم انتظارات خوانندگان ناگهان بالا می‌رود. بسیاری از خوانندگان دوست دارند که ویراستاران ستونهای سیاسی روزنامه دانای کل باشند که البته نیستند؛ و نه تنها از اسرار پشت هر پرده‌ای، چه واقعی و چه تخیلی، خبر داشته باشند، بلکه بتوانند آینده را پیشگویی کنند که البته نمی‌توانند. هرچه نظام سیاسی جامعه‌ای تودرتوتر و مرومزتر باشد توقع خواننده که مطبوعات نه تنها توضیح‌دهنده بلکه پیش‌بینی‌کننده هم باشند افزایش می‌یابد. بنابراین، زمزمه‌های ناراضی شنیده می‌شود که مطبوعات نمی‌خواهند تمام حقایق را بنویسند. اصطلاح کنایه‌آمیز "خواندن میان سطرها" ناشی از همین بدگمانی است که گویا مطبوعات قصد دارند نگذارند بعضی چیزها برای

خواننده روشن شود و قضایا را لاپوشانی می‌کنند؛ بنابراین با استفاده از چیزهایی که نوشته‌اند باید چیزهایی را که دریغ کرده‌اند حدس زد. این نگرش در بسیاری موارد سبب می‌شود که خواننده حتی به مفهوم روشن نوشته‌ها بی‌توجه بماند و به تعبیر و تفسیرهایی دلخواه از نوشته بپردازد؛ یعنی مطالب نانوشته را هم حدس بزند. این فرض که هر مطلبی چاپ می‌شود از زیر دست سانسور گذشته است چنین طرز فکری را تقویت می‌کند.

در این طرز فکر و در خرده‌گیری به ناکافی و ناکامل بودن مطالب مطبوعات، یکی دو نکته اساسی نادیده گرفته می‌شود. فرض کنیم که هیچ نوع سانسوری وجود ندارد و شرایطی دلخواه را در نظر بیاوریم که سردبیر روزنامه هرچه را کاملاً درست، موثق و برای خواننده مفید می‌داند آزادانه به چاپخانه می‌فرستد. اما سردبیر چگونه از درست، موثق و قابل استفاده بودن مطلبی مطمئن می‌شود و معیارهای او برای تشخیص صحیح از سقیم چیست؟ از سویی، تردید نباید کرد که در رسانه‌های همگانی، نوشتن و سخن گفتن و گزارش کردن پیرامون هر موضوعی دخالت در آن موضوع است؛ و میزان تأثیر این دخالت بستگی به قدرت و نفوذ کلام گوینده دارد. به بیان دیگر، ناظر روایتگر دشوار می‌تواند ادعا کند درباره موضوعی مطلب مؤثری می‌نویسد و منتشر می‌کند بی‌آنکه در کیفیت آن پدیده تفاوتی پیدا شود. مثلاً، روزنامه‌نگار خارجی حتی زمانی که بالاگرفتن موج مخالفت با رژیم شاه را احساس می‌کرد، در برابر این انتخاب دشوار قرار داشت که اگر بر وجود مخالفت فزاینده تأکید کند عملاً به مخالفان یاری رسانده است؛ و اگر آن را کم‌اهمیت تلقی کند واقعیت را نادیده گرفته است. دولتهای ایران هم مانند بسیاری دولتهای دیگر از قدیم با مطبوعات و رادیوهای خارجی کشمکش داشته‌اند، به این سبب که صرف اشاره به وجود جناحی مخالف می‌تواند مایه تقویت آن جناح شود.

مفاهیم سیاسی-پلیسی پرطننه‌ای مانند "امپریالیسم خبری"، "توطئه" رسانه‌های غربی و غیره یکسره خالی از واقعیت نیستند، اما مفاهیم و واقعیت‌های دیگری نیز وجود دارد. از جمله اینکه نویسندگان و روزنامه‌نویسان هم ممکن است،

مانند سیاستمداران و دیگران، در تعبیر و تفسیر رویدادهای اجتماعی—بویژه رویدادهای جوامع بیگانه که پیشینه فرهنگ و سیاسی‌شان کاملاً برای آنها روشن نیست—دچار خطا شوند، اما حرفشان، چه درست یا نادرست، سبب تحولاتی شود که خواست آن ناظران و داوران نبوده است. این اصل شرویدینگر، فیزیکدان اتریشی، را باید به یاد داشت که نظاره کردن و رأی‌دادن درباره پدیده‌ها بناچار بر چند و چون آنها تأثیر می‌گذارد.

از همین روست که توقع ظاهراً ساده حقیقت‌گویی و حقیقت‌نویسی، در میدان عمل تبدیل به این موقعیت دشوار می‌شود که هر پیامی به محض صادر شدن بر محتوایش تأثیر می‌گذارد. شاید به همین سبب بود که در دهه ۱۹۷۰ روزنامه *لوموند* از روی اعتقاد به حسن نیت و حقانیت حکومت خم‌های سرخ در کامبوج حاضر نشد با اکثر مطبوعات غرب همصدا شود و اتهام مردمکشی سازمان‌یافته را که به آن نظام وارد می‌کردند تأیید کند. به نظر *لوموند*، روزنامه‌نگاران و نمایندگان خبرگزاریهای غربی اجساد را که ادعا می‌شد خم‌ها در گورستانهای دسته‌جمعی دفن کرده‌اند نهمرده‌اند، و مسئله *فیگارو* و *تایمز* اساساً نجات قربانیان فرضی یا واقعی خم‌ها نیست، بلکه اول و آخر حرف آنها مخالفت با حکومتی کمونیستی است که از سوی چین حمایت می‌شود. استدلال *لوموند* لابد چنین ادامه می‌یافت که اگر خم‌ها روشن‌بین‌ترین، باصلاحیت‌ترین و ملی‌ترین جناح واجد شرایط برای حکومت‌کردن بر کامبوج‌اند، باید از آنها حمایت کرد. یک نمونه پیچیده‌تر از دخالت ناظر در واقعه‌ای که بر آن نظر می‌دهد: در فرهنگ ملتی مانند آمریکا، مردم می‌آموزند که فکر و عمل انسان باید یکی باشد—خصلتی که در میان ملت‌های قدیمی‌تر تا آن اندازه رایج نیست. اما مطبوعات آمریکا، گرچه منتقدان سختگیر مقام‌هایی‌اند که دروغ بگویند و واقعیتها را لاپوشانی کنند، دریافته‌اند که حمایت روراست از هر شخصیت زنده‌ای در صحنه سیاست ایران عملاً در حکم بوسه مرگی است که یهودا بر چهره مسیح زد. فرد یا جناح تأییدشده به جای آنکه بتواند مانند سیاستمداران بسیاری جاهای دیگر به حمایت آمریکا از خویش مباحث کند، از رهگذر این حمایت با دشواریهای شدیدی روبه‌رو می‌شود و چه بسا که پشتیبانی

آمریکا واقعاً زیر پایش را خالی کند، چرا که در صحنه سیاست و روابط خارجی ایران بدگمانی و برچسب حمایت خارجی—در مفهوم سرسپردگی به بیگانه—چنان عمق و وخامتی دارد که هرکس پاکدامنی‌اش به‌طور مطلق ثابت نشود جایش در صف گناهکاران است.

در مواردی، تاریخ‌نگاران پس از گذشت سالها و فیصله قطعی یک معارضه نتوانسته‌اند بین خودشان روی تصویری واحد از آن به توافق برسند. حال مشکل بتوان از گزارشگر مطبوعات انتظار داشت وقتی دو جناح متخاصم در سروته خیابانی در پایتخت کشوری در آن سر دنیا سنگربندی کرده‌اند و به روی هم شلیک می‌کنند فوراً حقیقت را دریابد و به روزنامه‌اش مخابره کند—تازه فرض می‌کنیم که پشت فکر روزنامه‌نگار هیچ‌گونه پیشداوری ایدئولوژیک و تصویر منفی یا مثبتی از طرفین وجود ندارد؛ سردبیر روزنامه فرشته عدالتی است بسیار آگاه که تنها به حقیقت اهمیت می‌دهد؛ و صاحب روزنامه بده‌بستانی با سیاستمداران و صاحبان قدرت ندارد و از هیچ بانکی که در ظهور یا سقوط یک دولت خارجی ذینفع است وام نگرفته باشد.

پس از سقوط رژیم شاه مقاله‌ها و اظهارنظرهای متعددی در غرب انتشار یافت با این مضمون که روزنامه‌های عمده غرب برای ارائه تصویری نادرست از دولت مصدق مقصرند. آنها متهم شدند—و با سکوت خویش تلویحاً پذیرفتند—که اگر پشت سر شاه نایستاده بودند و کمک کرده بودند دولتی برخوردار از پایگاه وسیع‌تر در ایران سرکار بماند، شاید کار این کشور به انقلاب نمی‌کشید. شخص مصدق، به‌عنوان سیاستمداری هوشمند و جهان‌پسند که تقریباً یکتا طرف‌دوایی بین‌المللی بود، نزد روشنفکران غرب حرمت داشت. اما نویسنده نیویورک تایمز، حتی اگر می‌خواست، دشوار می‌توانست حتی آزادمنش‌ترین خواننده آمریکایی را قانع کند کسی که دست به دخل و تصرف در اموال شرکت‌های خارجی می‌زند می‌تواند برحق و قابل احترام باشد.^۶

۶ حتی محمدحسین هیکل، که بعدها سردبیر روزنامه *الاهرام* شد و علی‌القاعده باید یکی از مدافعان مصدق باشد، پس از سفری به ایران کتابی نوشت و در آن از سیاستهای مصدق که به‌نظر

←

ویلبر شرام، پژوهشگر آمریکایی و صاحب‌نظر در زمینه ارتباطات، هشدار می‌دهد که وقتی می‌خواهیم با آدم‌های دیگر رابطه مؤثری برقرار سازیم باید مراقب باشیم مستقیماً با طرز تلقی مخاطبانمان از اوضاع دنیا مخالفت نکنیم. این حرف بدین معنی نیست که نویسنده تنها باید برای خوشامد خواندگانش بنویسد و مطبوعات وظیفه دارند به خواننده دلخوشی بدهند که همواره درست فکر می‌کند. معنی این حرف این است که در مخاطب قراردادن دیگران تا حد معینی می‌توان با طرز فکرشان مخالفت کرد و منافع آنها را نادیده گرفت. زمانی که فرانسه درگیر نبردی خونین برای ادامه حکومت بر الجزایر می‌شود، *لوموند* این شهامت را در خود سراغ دارد که از دیدگاه اخلاقی صریحاً با جنگی استعماری مخالفت کند—و تاوان این کار را بردارد. یا زمانی که گونترگراس، نویسنده آلمانی، درست در آستانه فروریختن دیوار برلن فکر اتحاد دو آلمان را به‌عنوان کاری بیفایده و حتی زیان‌آور دست می‌اندازد، مخالفان زیادی برای خودش می‌تراشد. میدان عمل، هر اندازه گسترده باشد، حد و مرزی دارد. ا. ج. پی. تیلور، تاریخ‌نگار معاصر انگلیسی، نظر می‌دهد که در پارلمان کشورش انتقاد از دولت خودی همواره بیش از حمله به دولت خارجی شنونده دارد. اما باید افزود که تا حدی این حد را منافع واقعی یا فرضی ملت تعیین می‌کند. و دست آخر، منافع اکثریت، یا معمولاً اقلیتی که بیشترین قدرت اجتماعی و امکان تأثیرگذاری بر افکار عمومی را در اختیار دارد، همان "حقیقتی" است که از مطبوعات انتظار می‌رود آن را بی‌کم‌وکاست منعکس کنند.

مثالی از یک موقعیت تاریخی دیگر: در جریان گروگان‌گرفته‌شدن دیپلمات‌های سفارت آمریکا در تهران در سال ۱۳۵۸، مطبوعات ایران تقریباً یکصدا آن را تأیید کردند و تنها یکی دو نشریه این کار را از نظر سودمندی سیاسی و مطابقت با اصول

→ او ضدغریبی می‌رسید انتقاد کرد؛ جالب‌تر آنکه دولت فاروق او را به جرم نقض قانون منع انتقاد از پادشاه یک کشور دوست به زندان انداخت. نگاه کنید به فصل *الاهرام*. هیکل بعدها نیز بار دیگر به ایران سفر کرد و مطالبی درباره جمهوری اسلامی نوشت، اما تأملات و مشاهداتش این بار در ایران چندان مقبول نیفتاد.

دشوارترین تکالیف روزنامه‌نگاران سراسر جهان این است که با جنبه‌هایی از طرز فکر خواننده مخالفت کنند، اما نگذارند این مخالفت از حدی فراتر برود. در جاهایی از دنیا در دفتر نشریات بمب می‌گذارند، نویسندگانشان را ترور می‌کنند و، در جاهایی که قدرت در شکل‌هایی کمتر خشن بیان می‌شود، آنها را به دادگاه می‌کشاند و جریمه‌هایی گزاف از آنها می‌گیرند. اما یک نشریه تنها زمانی ممکن است در احساس حقانیت خود دچار تردید شود که مردم آن را نخواهند و نخوانند. در شرایط عادی که نشریه‌ای روی پایش ایستاده، آنچه در نظر مخالفان آن اشتباه ارزیابی می‌شود در نظر خوانندگان وفادار می‌تواند ثبات قدم و تعهد باشد. حتی زمانی که نویسنده قبول می‌کند چیزی را درست نفهمیده یا غلط توضیح داده یا نظرش عوض شده، باز هم خواننده با او می‌ماند، نظر تازه را می‌پذیرد و مانند شخصیت رمان رومن رولان "همیشه بر همان عقیده روزنامه‌خویش" است، حتی اگر مدام شکایت کند که مطبوعات تمام حقایق را نمی‌گویند؛ به این شرط که متقاعد شود، اول، حرف نویسندگان یک نشریه واقعاً حرف خودشان است و سرخ آنها به جای نامطلوبی بند نیست؛ دوم، نظر تازه آنها تضادی اساسی با منافع او ندارد.

آنچه در نهایت اهمیت دارد نسبت خطای مطبوعات به خطای دیگر نیروهای اجتماعی است. اگر رهبران کشورها، سران دولتها و سردمداران عقاید (که بسیاری از آنها مدعی‌اند رسالت تاریخی و آرای عمومی را یکجادارند) گاهی می‌پذیرند که اشتباه کرده‌اند، برای مطبوعات هم باید حاشیه‌ای برای خطا قائل بود. اندازه حاشیه خطا را کل نظام و تفکر حاکم بر یک جامعه تعیین می‌کند، یعنی تفکری که هم مطبوعات را می‌پروراند و هم از آن تأثیر می‌پذیرد.

هر نظام مستقری که دست به سانسور اخبار و آرا می‌زند خود نیز از دریافت اخبار و اطلاعات دقیق و کافی محروم می‌ماند. همه دولتها بولتنهای محرمانه‌ای دارند که در آنها اهم‌تازه‌ترین رویدادهای دنیا درج می‌شود. از اشاره‌گذرای یک مجری تلویزیون در آن سر دنیا به رئیس یک دولت خارجی گرفته تا انتقادی در گوشه روزنامه‌ای در قاره‌ای دیگر، تا اغتشاشی همراه با شعار دادن در صف نانوایی در شهری در خود کشور هر روز

بین‌المللی، صرف‌نظر از پیشینه و نوع رابطه دو کشور، نادرست دانستند. در آن زمان در ایران هنوز مطبوعات زیرزمینی و نیمه زیرزمینی منتشر می‌شد، بنابراین بجا نیست که بگوییم نشریات دسته‌ها و گروه‌های سیاسی اپوزیسیون یارای مخالفت نداشتند. نشریه مخفی برای مخالفت سیاسی پخش می‌شود. پس اگر علیه چیزی موضع نمی‌گیرد، علی‌القاعده باید نتیجه گرفت که با آن مخالفتی ندارد.

اما شواهد نشان می‌داد که حتی گردانندگان برخی نشریات چپ با این عمل موافق نبودند، یا دست‌کم درباره ادامه ماجرا حرف داشتند. با این همه، آن نشریات ساکت ماندند زیرا، از یک سو، ایستادن در برابر آن موج را بی‌ثمر می‌دیدند و از طرف دیگر تصور می‌کردند که گروه‌انگیزی اگر به سیاسی‌تر شدن افکار عمومی کمک کند در حکم یک وسیله قابل توجیه برای رسیدن به یک هدف خوب است. در جناح میانه و لیبرال هم این نگرانی وجود داشت که مخالفت آنها در نشریاتشان با گروه‌انگیزی به حساب علاقه و وابستگی به آمریکا گذاشته شود. مطبوعات — یعنی تک‌تک نشریات و اوراق چاپی — نمی‌توانند به‌عنوان ناظرانی که بیرون تمام محاسبات ایستاده‌اند به قضایا نگاه کنند. چیزی به نام بیطرفی وجود ندارد. آنچه قرار است و باید وجود داشته باشد انصاف و اعتدال و اصرارنورزیدن بر پیشداوری است.

تشخیص و انتخاب از میان این چند روش یکی از بخشهای حرفه روزنامه‌نگاری و در واقع تعیین‌کننده سبک یک نشریه است: آیا باید حرف یک طرف، یا چند طرف درگیر در یک مباحثه اجتماعی را نادیده گرفت و تنها روی نظری تکیه کرد که، به گمان نویسنده، درست و قابل دفاع است؟ آیا باید دو یا چند نظر متضاد را در کنار هم آورد اما حرف آخر را برای خواننده زد تا او تکلیفش را بداند؟ آیا باید دلایل موافقان و مخالفان را کنار هم گذاشت اما به نتیجه‌گیری نپرداخت، چون این کار در حکم فکرکردن به جای خواننده است؟

خواننده معمولاً تا حدی از مواضع عقاید و آرا استقبال می‌کند، اما این علاقه را نباید پایان‌ناپذیر انگاشت و اگر نویسنده نتواند خواننده را قانع کند که او (یعنی خواننده) هم تا حدی درست می‌گوید، رشته ارتباط و تفاهم قطع خواهد شد. یکی از

در بولتن محرمانه دولت چاپ می‌شود و به دست مقامهای بلندپایه می‌رسد. این بولتنها به خودی خود جالبند، اما یک کمبود عمده دارند: ترتیب اولویت و اهمیت در آنها رعایت نشده است. این کار تنها از نشریات عمومی ساخته است. رئیس یک کشور یا دولت هر صبح اخبار محرمانه و سری کشور خویش و جهان را یکجا در دست دارد، اما درجه‌بندی اهمیت و اولویت اخبار کار مطبوعات است. او می‌تواند تنها با خواندن یک روزنامه معتبر، با نویسندگانی که اوضاع دنیا را زیر نظر دارند، دریابد که به تظاهرات دیروز دانشجویان کشور خودش در داخل بیشتر اهمیت داده شده یا در رسانه‌های خارجی. این کار از رئیس پلیس مخفی بر نمی‌آید و حتی چنین مقامی، پس از مطالعه بولتنهای محرمانه، تازه باید با خواندن یک یا چند روزنامه معتبر دریابد که اوضاع از چه قرار است و دنیا دست کیست. تصویری که نشریه‌ای جاافتاده در اخبار و مقاله‌هایش از اوضاع دنیا به دست می‌دهد پر است از ریزه‌کاری‌هایی که جهان را روشن‌تر و شفاف‌تر در برابر خواننده می‌گذارد، مانند عینک طبی که شخص ناظر را قادر می‌سازد حدود و حجم اشیا و فاصله آنها با یکدیگر را بهتر تشخیص دهد.

در یک جامعه دموکراتیک، بنا به تعریف، رهبران قرار است دنبال مردم بروند. اگر جز این باشد و رهبران مردم را به کارهایی مجبور کنند که دلخواهشان نیست نام و ماهیت آن خودکامگی یا استبداد یا چیزهایی در این مایه خواهد شد. اما آیا مطبوعات آزادمش یک جامعه دموکراتیک هم باید به دنبال خواستهای مردم بروند، حالا آن خواست هر چه می‌خواهد باشد؟

تا حدی؛ هم آری و هم نه. این جواب البته قانع‌کننده نیست، مگر این که ببینیم چه نوع نشریه‌ای ناچار است صددرصد دنباله‌رو باشد و چه نوع نشریه‌ای می‌تواند حرف مردم را با دیدی نقادانه بزند. تأیید دربیست خواست عمومی در ظاهر یعنی وجیه‌المله و مردم‌پسند بودن، اما چنین طرز فکری می‌تواند به ایجاد تقدس برای مردم، همان مردمی که حکومت‌شونده‌اند، بینجامد و آنها را به صورت قربانی بیگناه مجسم کند که مانند بزّه به مسلخ می‌روند. عادات اجتماعی، منافع طبقاتی، سوابق تاریخی و

خواست خود مردم همه بخشهایی از مسئله‌ای‌اند که حکومت نیز بخش دیگری از همان مسئله است.

زمانی جمال عبدالناصر به محمدحسین هیکل، سردبیر *الاهرام*، گفت: "در لبنان آزادی مطبوعات هست، اما مطبوعات آزاد نه."^۷ هیکل این حرف را چنین توضیح می‌دهد که در لبنان، "آمریکا و انگلستان و فرانسه روزنامه‌های خود را داشتند، سپس مصر و سعودی هم مطبوعات خود را راه انداختند... در آن‌جا به‌ظاهر حرکتی با گرایشهای متنوع وجود دارد، اما... آنچه در لبنان وجود دارد کشمکش نیروهاست، و تعبیر و تفسیرهایی متعدد و متنوع به تعداد [آنها]."

محکی برای سنجش این نکته که آیا کثرت مطبوعات به معنای وجود مطبوعات آزاد هم هست یا نه می‌تواند این باشد که ببینیم شخصیت یک روزنامه، مستقل از عقیده‌ای که دارد، تا چه حد جدی گرفته می‌شود. در جایی که هر جناح صاحب‌توان مالی و زور می‌تواند برای خودش روزنامه‌ای راه بیندازد، هر حرف روزنامه مستقیماً به کسانی نسبت داده می‌شود که از پشت پرده، سرخ‌قلم‌رادر دست دارند. در این حالت، روزنامه‌نگار، به بیان هیکل، "چیزی در حد سیم رابط و بوق^۸ تلقی می‌شود. در زمان و مکانی که نوشتن به مرحله حرفه و هنر برسد، جامعه با کسانی روبه‌روست که هم اطلاعات می‌دهند و هم صاحب‌نظرند، و البته مطالبی که برای انتشار تهیه می‌کنند خالی از اولویتها و ارزشهای شخصی و طبقاتی خود آنها نیست.

تجربه مطبوعات پرسابقه جهان نشان می‌دهد که تنها پس از شکل گرفتن و جاافتادن یک نشریه به‌عنوان یک نهاد شناخته شده است که تک‌تک برداشتها و تفسیرهای آن در متن افکار عمومی جا باز می‌کند. در روزنامه‌های غیرحزبی و عام، در درجه اول انسجام شخصیت متمایز آن مطرح می‌شود، نه صرف محتوای مرامی و سیاسی. یعنی اسلوب و روش کار نیز به اندازه پیامی که در لابه‌لای ستونها نهفته است

^۷ محمدحسین هیکل، *میان مطبوعات و سیاست*، ترجمه کاظم موسایی، نشر الفبا، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۹۳.

^۸ همان جا.

اهمیت دارد. مطبوعات روزانه ایران غالباً به اسلوب کار توجه چندانی نشان نداده‌اند.^۹ از نظر نویسندگان آنها چیزی به نام "حقیقت" وجود دارد که باید هر چه سریع‌تر از آن پرده برداشت. اما نتیجه‌ای که در عمل عاید می‌شود این است که به سبب نارسایی اسلوب و قواعد، اطلاعات ناکافی یا نادرست و شتاب بیش از حد روزنامه‌نگار در ابلاغ حقیقت مورد نظر، بسیاری از خوانندگان گرفتار این بدگمانی می‌شوند که سروصدای ممتد و بی‌امان مطبوعات در واقع پرده‌دودی است برای پوشاندن پاره‌ای نکات و مسائل. می‌توان گفت که معتبرترین روزنامه‌های دنیا آنهایی‌اند که هم نظام مستقر را به رسمیت می‌شناسند و هم مخالفان آن را. از نظر آنها، حکومت و دولت واقعیت غیرقابل انکاری است که جای خود را دارد، اما کسانی هم هستند که آن را قبول ندارند یا به دلیلی آن را تأیید نمی‌کنند. در این حالت، مطبوعات نظر حاکم را به اطلاع حکومت شونده می‌رسانند، در همان حال که حکومت را هم از نظر مخالفانش آگاه می‌کنند. این کار نه به معنی تأیید مخالفان و نه صحنه گذاشتن بر حقانیت بی‌چون و چرای حکومت است. در عمل، روزنامه عمده‌ای که تبدیل به نهاد شده مقام پیام‌رسان بین حکومت و مخالف آن را دارد و حاصل این پیام‌رسانی آن است که مطبوعات اگر بتوانند تصویری از تضادها و مخالفت‌های موجود در جامعه خویش و در جهان به دست بدهند، آنها را هر صبح هم بالاترین مقام‌های حکومت می‌خوانند و هم مخالفان حکومت.^{۱۰} همچنان که در بحث بولتن‌های محرمانه اشاره شد، موضوع مهم، افکار عمومی و عقاید طرفین درگیر در یک دعواست. قابل درک است که حتی افراد قدرتمند تعریف و تمجید از خود به قلم روزنامه‌نگاران را به اندازه نظر مخالفانشان جدی نگیرند،

۹ این ارزیابی به دهه ۱۳۶۰ برمی‌گردد.

۱۰ " امام تا بنی‌صدر بود و روزنامه‌ها هم به آن صورت بود تمام روزنامه‌ها را می‌خواندند، چنان دقیق ایشان اعلامیه‌ها را می‌خواندند، اعلامیه‌هایی را که می‌آمد، نشریاتی را که بود، واقعاً دیگر گاهی چشمه‌ایشان درد می‌گرفت... اما بعد از اینکه جریانات تمام شد (و به قول امام می‌گفتند: «دعوا تمام شد، دیگر خواندن روزنامه فایده‌ای ندارد») دیگر [فقط] همان تیرها را می‌خواندند." مصاحبه مجله پیام انقلاب با حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی، شماره ۶۰ خرداد ۱۳۶۱.

هرچند که روزنامه‌نگار بکوشد و انمود کند اولی حقیقت مطلق و دومی کذب محض است. پس از همه اینها، یکی از عجیب‌ترین جنبه‌های مطبوعات، اعتباری است که با گذشت زمان به دست می‌آورند. روزنامه و مجله، بنا به تعریف، کالایی است که تاریخ مصرف دارد و پس از انقضای آن نه خریدنی است و نه خواندنی. اما دوره‌های زردشده روزنامه‌ها و مجله‌ها — صرف‌نظر از جنبه عتیقه و کمیاب بودنشان — تبدیل به منابعی می‌شوند حاوی اطلاعاتی گرانبها دربارۀ یک دوره. شاید برای ارباب جراید جای دلخوشی باشد که نوشته‌های امروزشان، هر اندازه هم ناقص و نادرست و، به گفته منتقدانشان، مغرضانه و پراز پیشداوری، روزی سندی تاریخی خواهند شد در این مقوله که نسلهای گذشته چه چیزهایی را چگونه می‌دیده‌اند و درباره آنها چه می‌خوانده‌اند — یا نمی‌خوانده‌اند. بر همین روال، این کتاب نگاهی است به تاریخ پیدایش و سابقه دوازده روزنامه مهم جهان، و مروری بر اطلاعاتی که درباره اوضاع ایران طی هفت سال آخر حکومت شاه به خواندگانشان دادند. □